

تعلیم مقدماتی
درس ۶: آموزش، رستخیز و حیات جاودان
دکتر آر. سی. اسپرول

در جلسه‌ی آخر از مطالعه‌ی اعتقادنامه‌ی رسولان، می‌خواهیم به سه تصدیق آخر در این اعتقادنامه بپردازیم که شامل اعتراف به ایمان و آموزش گناهان، رستخیز بدن و حیات جاودان می‌شه.

حالا که به پایان این مجموعه‌ی کوتاه در بررسی اعتقادنامه‌ی رسولان رسیدیم، فقط می‌خواهم تجربه‌ای رو که با شرکت در جلسات پرستش به زبان هلندی، در کالجی در هلند داشتم، مطرح کنم. یکی از ابعاد آیین نیایش در کلیسای اصلاح شده‌ی هلندی این بود که اعتقادنامه‌ی رسولان رو می‌خوندن.

لوئیس، تو در کلیسای اصلاح شده‌ی آمریکا بودی، آیا اعتقادنامه در کلیسای شما هم خونده می‌شه؟ نه! من نمی‌دونستم که این کار رو می‌کنن یا نه. در هلند، مردم می‌ایستن و اعتقادنامه رو می‌خونن و این یکی از تأثیرگذارترین ابعاد پرستشی بود که تا اون زمان تجربه کرده بودم، روش خوندنش، زبانشون، همه چیز تأثیرگذار بود. من به‌طور خاص به بخش آخر، یعنی آموزش گناهان فکر می‌کنم که می‌گن :

“incolo inda fur-hey-hide- van-deterzone-don-verasumptom-dee-van-da-da”

و اونو به همین ترتیب می‌خونن. “vaguerumpsome- dom- dee-van- a-dod” رستخیز او از مردگان! و یک نوع آهنگ موزون در زبان هلندی وجود داره که منو کاملاً تحت تأثیر قرار داد، به هر حال، من دوست دارم که ما اون رو به‌عنوان بخشی از پرستش خود بخونیم .

پس بیاین به بخش اول از این سه اعلان آخر بپردازیم، یعنی آموزش گناهان. چند وقت پیش، به گلایه‌ی یک الهی‌دان گوش می‌دادم که می‌گفت گاهی اوقات الهیات در تئوری‌های انتزاعی درباره‌ی کاری که خدا در حاکمیت مطلق خودش و کفار انجام داده، گم می‌شه و ما آموزه‌ای برای فلان چیز و آموزه‌ای برای فلان چیز داریم! و می‌گفت پس اهمیت و تأکید مفاهیم تمام این آموزه‌ها برای تکتک ما چیه؟

اون گفت پیغام آمرزش گناهان که یک موضوع بسیار شخصیه، کجاست. با این حال، ضربان قلب مسیحیت همین‌جا یافت می‌شه. من می‌دونم که اگر یک لحظه بتونم به‌صورت شخصی و تجربی صحبت کنم، وقتی به تجربه‌ی ایمان آوردن و مسیحی شدن خودم برمی‌گردم، از دیدگاه تجربی، از بُعد احساسی و عاطفی، تجربه‌ی من یک آگاهی کامل از بخشش گناهانم بود و به‌نظرم، بیش‌از هر چیز دیگری، از نظر روان‌شناختی و احساسات خودم، این چیزی بود که زندگی رو دگرگون کرد.

خب ما بهش می‌گیم تجربه‌ی فیض، و می‌تونیم به‌صورت انتزاعی درباره‌ی اون صحبت کنیم. ولی یک چیز خیلی خیلی واقعی در این زمینه وجود داره، چون هر انسانی باید با این واقعیت روبرو بشه که از کاری که خدا اونو به انجامش فراخونده، قاصره. و گناه، رایج‌ترین شاخصی هست که ما در انسانیت خود داریم. من به‌یاد میارم که اغلب در مباحثات منطقی با غیر ایمان‌داران، و وقتی درباره‌ی دفاعیات مسیحی بحث می‌کنم، مردم به من می‌گن به خدا ایمان ندارن یا به مسیح ایمان ندارن یا به این و اون ایمان ندارن. و ما از طریق مباحثات جهان‌شناسی، مباحثات غایت‌شناسی و همه‌ی این‌جور چیزها بحث می‌کنیم.

اما یکی از سوالات مورد علاقه‌ی من که بعد از بحث درباره‌ی همه‌ی سوالات منطقی می‌پرسم، اینه که مستقیماً به چشم‌شون نگاه می‌کنم و می‌گم، خب، با گناه خودت چه‌کار می‌کنی؟ و هرگز نشنیدم که یک‌نفر، مطمئنم که مردم در کتاب‌ها و این چیزها، این کار رو می‌کنن، ولی در یک گفت‌وگوی شخصی و صادقانه، هرگز کسی نبوده که به چشمان من نگاه کنه و بگه، من هیچ گناهی ندارم. چون همه گناه‌کار هستن، همه گناه رو تجربه می‌کنند و گناه، واقعی و عینی هست. ما می‌تونیم بین احساس گناه و جایگاه عینی گناه تمایز قائل بشیم و گاهی اوقات هم، اونا رو باهم اشتباه می‌گیریم. گاهی مردم می‌گن که من احساس گناه نمی‌کنم، پس گناه‌کار نیستم، اما می‌دونیم که در دادگاه قضایی، اگر تنها دفاعیه‌ی شخص برای قتل این باشه که بگه، چون احساس گناه نمی‌کنم، پس نمی‌تونم مرتکب این جرم شده باشم. این دفاعیه به جایی نمی‌رسه. گناه با معیارها و قانون، یک رابطه‌ی عینی داره. وقتی ما از شریعت خدا سرپیچی می‌کنیم، گناه می‌کنیم. و این برای زندگی‌مون، برای کیفیت زندگی‌مون، مشکل ایجاد می‌کنه.

حالا به نظرم، منطقی برای ارتباط موجود بین این سه عنصر اعتقادنامه وجود داره: آمرزش گناهان، رستائیز بدن و حیات جاودان؛ چون آمرزش گناهان بلافاصله ما را به منظر آینده می‌بره. از دیدگاه کتاب مقدس، مهم‌ترین بُعد آمرزش گناهان، چیزی مثل تسکین عجز و ناتوانی حاصل از احساس گناه، روی شخصیت ما در این جهان نیست.

ما به درستی در این باره صحبت کردیم که مردم مشکل گناه دارند و می‌دونیم که مشکلات مربوط به گناه می‌تونه باعث انواع درماندگی‌های عاطفی و روانی بشه که کیفیت زندگی‌مون رو در این دنیا کاهش می‌دن. پس از یک نظر، مردم نگران خلاصی از گناه هستند تا برای کیفیت بالاتری از سعادت‌مندی و شادی در این جهان آزاد بشن. منظورم این نیست که این موضوع اهمیت نداره یا کتاب مقدس بهش اهمیت نمی‌ده. بلکه اهمیت اصلی مشکل گناه از دید کتاب مقدس، مربوط به آینده‌ی ماست. چون کتاب مقدس، آشکارا تعلیم می‌ده و مسیح هم به‌وضوح تعلیم داد که هر انسان در برابر خدا برای زندگی خودش پاسخ‌گو خواهد بود.

خب می‌دونم که این در فرهنگ ما مبهم شده، مردم دوست ندارن که دربارهی داوری نهایی و از این قبیل چیزها صحبت کنن. ولی اگه شما موضوع اصلی داوری رو کم‌رنگ کنین، نمی‌تونین درک روشنی از موعظه و تعلیم عیسی داشته باشین. درواقع، عیسی مأموریت خودش رو این‌طور می‌دید که سبب وقوع "بحران" می‌شه که معادل یونانی داوری هست، "crisis"، معادل یونانی داوری هست. عیسی با ظهورش بر زمین، بحرانی به‌وجود میاره و او بارها و بارها دربارهی این سیستم ارزشی صحبت می‌کنه که: مراقب باشین که برای داوری نهایی آماده باشین. اون می‌گه: انسان را چه سود که تمامی دنیا را ببرد، اما جان خود را ببازد؟ و گاهی اوقات به شکل ترسناکی دربارهی داوری نهایی صحبت می‌کنه و به ما اطمینان می‌ده که کارهایی که در خفا انجام می‌دیم، آشکار خواهد شد و هر سخن بیهوده‌ای داوری خواهد گردید. آیا تابه‌حال دربارهی این اعلان عیسی فکر کردین که می‌گه هر سخن پوچ؟! پس اگه هر سخن پوچی داوری می‌شه، هر عمل پوچ چه‌طور؟ اون دربارهی چیزهای به‌ظاهر بی‌اهمیتی صحبت می‌کنه که ما به زبان می‌اریم، اون اظهارات غیر جدی که اعلام می‌کنیم، اون فعالیت‌هایی که خیلی جدی نیستند و ما در اونا شرکت می‌کنیم. این جزئیات کوچک، بخشی از اون داوری خواهند بود که در مقابل خدای قادر مطلق باهاش مواجه می‌شیم.

حالا با این نتیجه که هر سخن بیهوده داوری می‌شه، پس هر عمل جدی چطور؟ تکتک کارهای جدی ما چی می‌شن؟ نکته‌ی اصلی اینه که برای هر چیزی که می‌گیم و فکر می‌کنیم و انجام می‌دیم، باید حساب پس بدیم. حالا می‌تونیم اونو به تأخیر بندازیم، می‌تونیم اونو انکار کنیم، اما نمی‌تونیم ازش فرار کنیم. این پایه و اساس تعلیم عهد جدید هست، این‌که هر انسان درمقابل آفریدگارش، مسئول و پاسخ‌گوی شیوه‌ی زندگی خودش.

حالا، مفهوم گفته‌ی داوود چی بود؟ خداوندا، اگر گناهان را منظور داری، کیست که بتواند در حضورت به‌ایستد؟ درنظر داشته باشین که ما به این می‌گیم یک سؤال بدیهی. یعنی نیازی به

پاسخ صریح نداره. چون پاسخ اون کاملاً آشکاره، این طور نیست؟ وقتی داوود گفت: خداوندا اگر گناهان را منظور داری، کیست که بتواند در حضورت به ایستد؟ پاسخش چیه؟ هیچ کس. اگه قرار باشه که من براساس معیار شریعت خدا، معیار عدالت اون، معیار قدوسیت اون و با معیار خالص عدل اون و توسط اون داوری بشم، هلاک می شوم. آیا تا حالا دقت کردین که وقتی عهد جدید، از داوری نهایی صحبت می کنه، یک توصیف یکسان درباره ی واکنش کسانی که باید داوری بشن، ارائه می ده. می دونید این موضوع یک شکل چیه که تقریباً هر بار عیسی یا رسولان درباره ی ایستادن انسان در مقابل محکمه ی خدا صحبت می کنن، به همین شکل توصیفش می کنن؟ واکنش انسان چیه؟ سکوت.

حالا، وقتی یک نفر شما رو متهم می کنه، حتی اگه به چیزی متهم می کنه که به خاطرش مقصر هستین، پاسخ طبیعی انسان چیه؟ اعتراض می کنه یا می گه: شما این موضوع رو خیلی بزرگ می کنین، ما... ما حالت دفاعی پیدا می کنیم، بهانه میاریم، تند و تند پشت سرهم صحبت می کنیم تا توضیح بدیم چرا این کار رو کردیم؛ بله این کار رو کردم، اما می دونین... سعی می کنیم زشتی عملی رو که انجام دادیم، کوچک کنیم. به عبارت دیگه، دهان ما مملو از بهانه ها یا دفاعیات برای کوچک شمردن شرایط هست. عیسی و رسولان به ما می گن که در داوری نهایی، هر دهانی بسته خواهد شد. چرا؟

خُب، به نظرم این قیاس، از کتاب ایوب گرفته شده. بعد از این که ایوب به خدا اعتراض کرد و خدا آمد و در چندین فصل، از اون بازجویی کرد، و بعد از این که خدا با سؤالات بدیهی، یکی پس از دیگری، از ایوب بازجویی کرد، نهایتاً ایوب توبه می کنه و در زمان توبه می گه: من در خاک و خاکستر توبه می کنم. من دستم رو بر دهانم گذاشته و دیگه حرفی نمی زنم. از یک نظر، وقتی ما در مقابل خدا می ایستیم، برای اولین بار در زندگی مون، یک ارزیابی کامل، بی عیب و نقص و مصون از خطا را برای اعمال مون دریافت می کنیم. ما هرگز نمی توانیم شکایت کنیم که ارزیابی خدا درباره ی زندگی مون، با غرض ورزی، غیر منصفانه و ناعادلانه هست، بلکه این ارزیابی کامل خواهد بود و ما اینو خواهیم دونست، ما خواهیم دونست. پس از یک طرف، اعتراض کردن بی فایده هست. از طرف دیگه، کاملاً احمقانه هست که اعتراض کنیم، شواهد و مدارک، اون قدر زیاد و واضح خواهند بود که کلمات برای دفاع کاملاً ناکافی خواهند بود. دهان ما بسته خواهد شد.

من دوستی دارم که از رشته ی جراحی اعصاب فارغ التحصیل شده و درباره ی روش های پیچیده ی ارزیابی و تجزیه و تحلیل عملکردهای مغز در هاروارد، در دانشکده ی پزشکی هاروارد مطالعاتی

رو انجام داد. اون براساس حدس و گمان می‌گفت که ذهن و مغز به‌عنوان دستگاهی برای ثبت اطلاعات، چه‌قدر فوق‌العاده است. اون می‌گه که هر تجربه‌ای که در زندگی‌تون دارین، در پس مغزتون ثبت می‌شه؛ حالا اون چیزی که می‌تونیم از طریق حافظه‌ی فعال به‌یاد بیاریم، درصد خیلی کمی از چیزهایی هستن که واقعاً اون‌جا وجود دارن. ولی نکته‌ای که اون مطرح می‌کنه، اینکه که هر تجربه‌ای که داریم در اون‌جا ثبت شده، شبیه یک کامپیوتر قدرتمند.

درحقیقت، برای ساختن کامپیوتری که بتونه مثل یک انسان طبیعی، مانند یک مغز طبیعی انسان عمل کنه، نیازمند دو ساختمان به‌اندازه‌ی آسمان‌خراش‌های امپایر استیت هست تا این کامپیوتر رو در اون قرار بدیم. این یک چیز باورنکردنی درباره‌ی ظرفیت مغز انسان هست. اون گفت که این‌طور به این موضوع نگاه می‌کنه. می‌گه، وقتی ما می‌میریم، خدا این دستگاه را خواهد داشت. الان این یک‌نوع داستان علمی‌تخیلی هست، خدا مغز ما رو خارج می‌کنه و روی میز قرار می‌ده و به دستگاهی وصل می‌کنه که اونو نمایش می‌ده؛ این‌طوری همه‌ی حرف‌هایی که تا به‌حال گفتیم، از دهان خودمون خارج خواهد شد. پس این شواهد، درباره‌ی همه‌ی کارهایی که انجام دادیم و گفتیم، در مغزمون ذخیره شده. البته اون به شوخی می‌گفت، اما می‌تونه این‌جا مفهوم داشته باشه.

پس بدون این‌که بیش‌تر درباره‌ی این توضیح بدیم، چیزی که می‌خوام بگم اینکه که آمرزش، چیزی هست که انسان بهش شدیداً نیاز داره. منظورم اینکه که اگه هیچ آمرزشی وجود نداشته باشه، پس تجسم، تولّد از باکره، مصلوب شدن، دفن شدن، رستاخیز و صعود، و بازگشت پُرچالال چه سودی داره؟! ولی نکته اینکه که مسیح با کاری که انجام داده، برای من و هر کسی که معیارهای عدالت خدا را نقض کرده، این امکان رو فراهم کرده که به یک رابطه‌ی عادلانه با خدا برگردیم، آشتی داده بشیم، عادل شمرده بشیم، و از این طریق، آمرزش گناهان که واقعی هست، انجام می‌شه.

من نمی‌دونم چند بار در مقام یک کشیش، افرادی پیشم اومده و گفتن که: من مرتکب فلان گناه شدم و به سمتش کشیده شدم، و به‌خاطر این گناه، دارم زجر می‌کشم و هیچ آرامشی هم ندارم. و من اون قسمت از کتاب مقدس رو برای اونا می‌خونم، که می‌گه: "اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بیامرزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد." اونا هم می‌گن که من همه‌ی اینا رو می‌دونم و از گناهانم توبه کردم و اونا را ۱۷ مرتبه نزد خدا اعتراف کردم، اما هنوزم احساس گناه می‌کنم. و هیچ آرامشی ندارم. چه کار می‌تونم بکنم؟ و میگم خُب، کاری که باید بکنی توبه هست. اونا عصبانی می‌شن و می‌گن: منظورت از توبه چیه؟ من ۱۷ بار،

توبه کردم، برای همین توبه کردم. من می‌گم: من از شما نخواستم که برای این گناه توبه کنید، ازتون می‌خواهم که از این‌که دوبار از خدا خواستین که این گناه شما رو ببخشه؛ توبه کنید. می‌گن: منظور چی؟ می‌گم: متوجه هستین که چگونه به خدا توهین کردین، آیا خدا گفت اگر به گناهت اعتراف کنی، اون شما رو می‌بخشه؟ بله. آیا خدا دروغ می‌گه؟ خیر .

من گفتم، اگه خدا می‌گه که اگر توبه کنید و به گناهان خود اعتراف کنید، شما را خواهم بخشید و شما یکبار این کار رو انجام بدین، و بعد از روی زانوهاتون بلند بشین و هنوز احساس گناه کنید، می‌گین: چون احساس گناه می‌کنم، پس هنوز گناه‌کارم. آیا اجازه می‌دین که احساسات شما، بر چیزی که خود خدا وعده داده و اعلام کرده، اقتدار نهایی رو داشته باشند؟ گفتم: این تکبر هست، این گناهی هست که می‌خواهم اونو اعتراف کنی، گناه تکبر. به روی زانوانت برگرد و به‌خاطر تکبر وحشتناک خودت، به‌خاطر این‌که اون ناسازگاری و بی‌صداقتی رو که مشخصه‌ی زندگی ماست، به خدا نسبت می‌دی، از خدا طلب بخشش کن.

خب، البته این به‌نوعی مانند شوک‌درمانی است، مثل اینکه که با یک تخته به سر یک نفر بکوبین تا توجهش رو جلب کنید. ولی می‌بینین که در واقعیت، این شخص در حالتی هست که سعی می‌کنه خودش رو تبرئه کنه. اونا می‌گفتن: ببین، محض فیض، آمرزیده شدن؛ برای شما جماعت خوبه، اما نه برای آر. سی. اسپرول. منظورم اینکه که گناهان من اون‌قدر بده که حتی مسیح هم نمی‌تونه براشون کفاره کنه، فقط آر. سی. اسپرول ما می‌تونه اونو حل کنه، این وظیفه‌ی منه که باقی عمرم رو احساس بدبختی کنم، و در خاک و خاکستر توبه کنم، و نه یک بار، بلکه هفده بار برای همون عمل، توبه کنم.

البته اگه شما یک گناه رو هفده مرتبه پشت سرهم تکرار کنید، باید هفده مرتبه هم پشت سرهم اعتراف کنید. من درباره‌ی اعترافات و توبه تکراری برای یک گناه صحبت می‌کنم. این، عدم اعتماد و اطمینان به این بند از اعتقادنامه رو آشکار می‌کنه. اما به‌عنوان یک مسیحی می‌گیم که من به آمرزش گناهان ایمان دارم. من ایمان دارم که وقتی نزد خدا میام و به گناهانم اعتراف می‌کنم، اون منو می‌آمرزه. این شادی زندگی مسیحی هست، مانند همون شخص مسیحی در "سیاحت مسیحی" که اون بار سنگین زشت، ناپسند و وحشتناک بر پشتش سنگینی می‌کنه. اونو از پشت خودتون بردارین و دور بندازین.

منظور اینکه که وقتی خدا می‌گه: "من تو رو می‌بخشم"، دیگه تو رو به‌خاطر اون کار، گناه‌کار نمی‌دونه. حالا پولس رسول در مورد اونایی که در مسیح هستن، می‌گه "پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند." این به اون معنا نیست که ما نباید ارزیابی بشیم. بلکه

کسانی که در مسیح هستند، یعنی انسان‌های بخشیده شده، هرگز با غضب خدا محکوم نمی‌شوند. این بزرگ‌ترین منفعت و برکتی هست که انسان می‌تونه تجربه کنه.

به همین دلیل، چیزهای زیادی در این دنیا وجود داره که من دوست دارم داشته باشم، اما اونا رو ندارم. من دوست دارم یک میلیون دلار داشته باشم. واقعاً دوست دارم. دوست دارم نگران تحصیل فرزندانم نباشم. دوست دارم از سلامتی کامل برخوردار باشم. من دوست ندارم و خوش‌حالم که یک بیماری تضعیف‌کننده ندارم. افرادی رو در این دنیا می‌بینم که خیلی بیش‌تر از من رنج می‌کشن. ولی می‌دونین، به‌عنوان انسان، می‌تونیم کسانی رو هم ببینیم که ظاهراً در شرایط بهتری نسبت به ما هستن. و طمع چیزی رو داشتن آسونه، این‌طور نیست؟ منظورم اینه که همه چیز برابر باشه؛ من دوست دارم از امنیت مالی برخوردار باشم. من دوست دارم از سلامتی کامل، یک شغل خوب و همه‌ی این چیزها برخوردار باشم. اما واقعاً چی داریم؟ مروارید گران‌بها! می‌دونین؟ یک رابطه‌ی شفا یافته و احیاء شده با خالق‌مون، که تا چه مدت باقی می‌مونه؟ تا ابد. می‌بینین؟ جسم، رنج می‌کشه، ممکنه این جسم رو بکشن، همون‌طور که لوتر گفت .

به‌یاد دارم که کارل بارت در روزهای آخر از چند سال باقی‌مونده‌ی عمرش، نامه‌های شخصی به دوستانش و شاگردان سابقش و کشیشان و الهی‌دانان می‌نوشت. همه‌ی اونا برای بارت، نامه نوشته و درباره‌ی بیماری‌های گوناگونی که اون در اواخر عمرش متحمل می‌شد، سؤال می‌کردن. اون از بدنش به‌عنوان دوست خودش صحبت می‌کرد. بدنش را دوست خودش می‌دونست و گفت بدن من مثل سابق نیست. اما چنین دیدگاهی داشت که بله، بدنم رو به زوال می‌ره. انسان بیرونی در حال نابودی هست، اما انسان درونی روز‌به‌روز تازه می‌شه. بیمار بودن، شوخی‌بردار نیست. پیر شدن از این لحاظ که توانایی‌های عملی جسم رو از دست بدین، چیزهایی که عملاً قدرشون رو نمی‌دونستین، چیز جالبی نیست.

می‌دونین که چه حسی داره وقتی از سنی فراتر می‌رین، الآن وقتی معده درد می‌گیرین، مثل زمانی که هشت ساله بودین، مطمئن نیستین که آیا به‌خاطر آنفولانزا هست یا خیر. بدن، بخش بسیار مهمی از زندگی ماست. و یک بلیت یک‌طرفه به‌طرف نابودی داره، ما اینو می‌دونیم. ولی به‌خاطر آمرزش می‌تونیم بگیم "resurrectionus carnes" من ایمان دارم به رستاخیز بدن‌ها. خدا فقط وعده‌ی جان احیاء شده یا آرامش ذهنی به ما نمیده، چیزهایی که به‌خودی خود، مروارید گران‌بها هستند. بلکه اون وعده‌ی یک جسم جدید رو به ما میده. و بسیاری از اوقات، فکر می‌کنم که می‌دونی چیه! این همون چیزی هست که من نیاز دارم، یک بدن جدید، چون بدن قدیمی فرسوده می‌شه و بدن قدیمی رو به زوال می‌ره.

می‌دونین؟ ولی خدا می‌گه که در رستخیز، به ما بدن‌های جدیدی عطا خواهد شد. بدن‌های جلال یافته، بدن‌هایی که فناپذیر هستن، بدن‌هایی که نابودنشدن هستن. بدن‌هایی که بدون درد، بدون بیماری، بدون فرسایش، بدون مرگ کار می‌کنه. وقتی شخص مسیحی می‌ایسته و می‌گه که من ایمان دارم به رستخیز بدن‌ها، من متوجه شدم که بعضی‌ها فکر می‌کنن وقتی می‌گن به رستخیز ایمان دارن، حرف‌شون درواقع، تصدیق کردن رستخیز مسیح هست. خیر، وقتی ما می‌گیم که ایمان داریم به رستخیز بدن‌ها، درباره‌ی بدن‌های چه کسانی صحبت می‌کنیم؟ خودمون! بدن‌های خودمون، این نتیجه‌ی رستخیز مسیح هست و به‌خاطر رستخیز جسمانی مسیح هست که ما منتظر رستخیز بدن‌های خودمون هستیم.

این چیزی هست که یهودی و مسیحی رو از یونانی متمایز می‌کنه؛ یونانیان، نجات و رهایی رو در نجات و رهایی از جسم می‌دیدن. در دسته‌بندی‌های قدیمی افلاطونی، مشکل انسان‌ها، جسم بود. جسم، زندان جان هست و مرگ، جان یا روح انسان رو از این زندان آزاد می‌کنه. اما شخص مسیحی به نجات و رهایی از جسم ایمان نداره، بلکه به نجات و رهایی جسم، ایمان داره. نکته‌ی آخر... پاسکال، ریاضی‌دان، فیلسوف و الهی‌دان بزرگ. پاسکال، انسان رو متناقض‌نمای اعظم می‌نامید.

اگه یادتون باشه، دلیل این‌که چرا پاسکال، انسان رو این‌قدر متناقض‌نما می‌دید، اینه که اون می‌گفت که انسان باشکوه‌ترین موجود، و هم‌زمان، بیچاره‌ترین موجود هست. و این اون متناقض‌نما بود. ولی اون در ادامه، توضیح می‌ده که چرا این کشمکش رو بین شکوه و بیچارگی می‌بینه. شکوه انسان در توانایی اندیشیدن، تأمل و تفکر اونه، نه این‌که حیوانات و موجودات دیگه از توانایی‌های مغزی و این چیزها برخوردار نیستن. بلکه واضحه که توانایی انسان برای تأمل و تفکر، فراتر از موجودات دیگه هست که روی این سیاره می‌بینیم. این شکوه انسان هست. به همین دلیل، یک انسان می‌تونه چنین جهانی رو به‌بار بیاره و چنین کارهایی رو انجام بده. با این حال، پاسکال می‌گه که همین قضیه در آن واحد، پایه و اساس بیچارگی اونه. شما این عبارت رو شنیدین که جهالت، باعث شادی هست؛ خُب، ما درباره‌ی حیوانات زبان‌بسته صحبت می‌کنیم.

من دیروز داشتم رانندگی می‌کردم. در حال رانندگی در خیابان، متوجه شدم که یک بچه صاریغ وسط جاده هست. در حالی‌که مسیرم رو تغییر می‌دادم، دیدم این حیوان کاملاً سرِ راهم بود. تنها راه برای جلوگیری از برخورد با این بچه صاریغ، این بود که طوری از روی اون عبور کنم که مطمئن بشم که چرخ‌ها با اون برخورد نکنند. و این کار رو کردم. خُب میدونین، شما فکر می‌کنین که

این صاریغ وسط جاده بود و یکدفعه بوووم! یک ماشین بزرگ و تمام! خب، من از آینه، عقب رو نگاه کردم، به خاطر این که شخصی از سمت دیگر می آمد .

به محض این که از روی اون صاریغ رد شدم، صاریغ با سرعت به طرف دیگر خیابان رفت، دقیقاً سر راه ماشین دیگه قرار گرفت. بعد اون ماشین ایستاد و دنده عقب رفت و اون و یک ماشین دیگه، دقیقاً از کنارش رد شدن. فکر کردم، آها، نمی دونم که آیا این صاریغ می دونه که چه طور دو مرتبه نزدیک بود که عمر کوتاهش روی این سیاره به پایان برسه. خُب، اون موجود، واکنش نشون می داد، اما شک دارم که یک آسیب روانی به این صاریغ وارد شده باشه که لازم باشه به روان پزشک صاریغ ها مراجعه کنه که در برخورد با این حادثه بهش کمک کنه.

خُب، حالا چیزی که پاسکال می گه، اینه که توانایی ما برای اندیشیدن، دلیل بیچارگی ما هم هست، چون انسان در توانایی خود برای تأمل و اندیشه، همیشه این توانایی رو داره که به یک زندگی بهتر فکر کنه، بهتر از آنچه که الآن داره ازش لذت می بره. یا می تونه به وجود بیاره. پس ما همیشه با امیدهایی دست نیافته زندگی می کنیم. یعنی من می تونم به یک زندگی بدون درد، بدون رنج و بدون مرگ فکر کنم، ولی نمی تونم اونو به وجود بیارم. من نمی تونم فرایند پیری رو متوقف کنم.

من روی یک تابلوی کوچک در مغازه های پنسیلوانیا داچ خوندم که نوشته بود، ما خیلی زود پیر می شیم و خیلی دیر باهوش، درسته؟ منظورم اینه که چرا منصفانه به نظر نمی رسه که دقیقاً وقتی شروع به درک مفهوم زندگی می کنم، دیگه جسمم اجازه نمیده که کاری رو انجام بدم که دوست دارم بتونم انجامش بدم. چون من پیر می شم و وقتی جسمتون در بهترین دوران خودش هست، ذهن مون بسیار ناکامل هست، می دونید، شما با این مشکل مواجه هستید. ولی ما همیشه می تونیم به شرایطی بهتر از شرایط کنونی خودمون فکر کنیم. اما نمی تونیم اونو به وجود بیاریم. بعضی ها می گن که این پایه ی برقراری مذاهب هست، یعنی این که مردم رویاها و ایده آل هاشون رو متوجه موقعیتی در آینده می کنن.

اما چیزی که کتاب مقدس می گه، تحقق آرزوها یا ترسیم اونا نیست. بلکه اینه که عیسی مسیح بر مرگ پیروز شده. اون به ما می گه زمانی می رسه که به خاطر آمرزش گناهان، بدن های ما قیام می کنن. و ما حیات جاودان خواهیم داشت.

حالا ما با تمام وجود، تلاش می کنیم که به این زندگی که الآن ازش لذت می بریم، ادامه بدیم. اکثر ما ترجیح می دیم که طبق گفته ی شکسپیر، مشکلات و نقص های کنونی خودمون رو آشکار

کنیم و از اون دسته از مشکلاتی که از شون خبر نداریم، فرار کنیم. من نمی‌خوام بمیرم. می‌خوام به این زندگی بچسبم که مشخصه‌ی بارز اون اشک‌ها، شکست‌ها، درد و بیماری و مرگ هست. من هنوز می‌خوام زندگی کنم. اما اون حیاتی که در رستائیز بدن‌ها به ما وعده داده شده، یک حیات جاودانه که خداوند ما می‌گه شرایطی هست که اون شخصاً هر اشکی رو پاک خواهد کرد. دیگه درد، اندوه، مرگ و گناهی نخواهد بود.

این انجیل هست و شما می‌تونید اونو یک امید واهی بدونین، اما من راه رسیدن به این ضیافت رو نمی‌خوام، و نمی‌خوام اشتیاقم رو برای این امید از دست بدم، چون این همون امیدی هست که هر انسانی می‌خواد. ولی این با آمرزش گناهان، آغاز می‌شه. این قضیه بر تمام چیزهای دیگه در اعتقادنامه استوار هست؛ ایمان به کسی که خدای پدر و قادر مطلق هست. خالق آسمان و زمین. اون همون کسی هست که روح قدّوسش رو فرستاد تا به رَحْم یک باکره، حیات ببخشه تا اون آبستن شده و کودکی رو به دنیا بیاره. این خدای حاکم مطلق، خدای آسمان و زمین بود که اون پسر رو به طرف سرنوشت داوری تحت حاکمیت پنتیوس پیلاتس رسوند. یعنی پسر، مصلوب شد، مرد و دفن شد. بعدش اون به جهنّم و عالم مردگان نزول کرد. بعدش اون از مردگان برخاست. بعدش اون به آسمان صعود کرد. بعدش اون الآن در سمت راست خدا نشست. و اون می‌گه که یک روز از اون‌جا برای داوری همگان میاد. داوری زندگان و مردگان، اون همون کسی هست که پایه و اساس آمرزش ماست. اون همون کسی هست که روح‌القدس رو می‌فرسته و اجتماعی به نام کلیسا رو به وجود میاره. و اون به ما وعده‌ی رستائیز بدن‌ها و حیات جاودان رو می‌ده.

این خلاصه‌ی پیغام عهد جدید هست و جوهره‌ی مسیحیت رو نشون می‌ده. به نظر من این نشون‌دهنده‌ی غنای این اعتقادنامه و دلیل پایداری و بقای طولانی‌مدت اون هست و من مطمئنم که در زمان آینده هم اونو ادامه خواهیم داد.